

بیراهه تشکل توده ای

امیر پیام

هشتم آبان ماه هشتاد و پنج

با تحرک جنبش کارگری در سالهای اخیر، مسئله تشکل به مهمترین الویت جنبش تبدیل شد و تلاشها و مباحثات حول نوع تشکل به پیدایش چند کمیته از فعالان منفرد کارگری در خارج از محیط کار و سندیکای کارگران شرکت واحد انجامید. اما این سندیکای کارگران شرکت واحد بود که به نقطه عطفی در جنبش کارگری ایران بدل گشت. بهمراه درسها و تجربیات بسیار ارزنده این سندیکا، بحث قدیمی در باره نوع تشکل (شورا، سندیکا، مجمع عمومی، کمیته و غیره) جای خود را به جنبه عملی ایجاد تشکل و اینکه از کجا باید آغاز کرد داد و به این ترتیب جنبش کارگری ایران وارد دوران کاملا نوینی شد.

پیدایش سندیکای کارگران شرکت واحد و مبارزات دلیرانه آن برای تحمیل خود به استبداد حاکم به حق امید به ایجاد تشکل های کارگری در دیگر محیط های کار را برانگیخت. اما همانطور که می دانیم چنین نشد. کارگران شرکت واحد در یک نبرد نابرابر قهرمانانه برای باز کردن راه ایجاد تشکل های کارگری جنگیدند، اما تنها ماندند. با تحمیل عقب نشینی به این پیش قراولان طبقه کارگر ایران، معضل ایجاد تشکل های کارگری دوباره مطرح شد اما اینبار در سطحی دیگر.

اگر تا پیش از تجربه کارگران واحد عدم توفیق طبقه کارگر ایران در ایجاد تشکل های کارگری به دو دلیل عمده اختناق و موانع ساختاری (نا امنی شغلی، کار قراردادی، حقوق معوقه و غیره) مربوط بود، با تجربه سندیکای واحد معلوم شد که علی رغم این موانع می توان تشکیلات را ساخت. پس لازم است علت عدم پیشروی را اکنون در سطحی دیگر نیز جستجو کرد. هنگامیکه اندکی به عقب بر می گردیم می بینیم پیدایش کمیته های پیگیری و هماهنگی با حمایت هفت هزار امضا کارگری برای اهداف اولیه شان (تلاش برای ایجاد تشکل های توده ای در محیط های کار) آن امکان موجود طبقه کارگر بود که می توانست امید برخواسته از تجربه سندیکای واحد برای ایجاد تشکل های دیگر را عملی سازد. اما آن امکان از دست رفت. این ضایعه نه بدلیل موانع پیشین که به علت برداشت ها و ادراکات نادرست و ناکارای فعالین کارگری چپ و سوسیالیست نسبت به تشکل های توده ای روی داد. اکنون موانع ذهنی این طیف از فعالین است که انرژی آنان را برای ایجاد تشکلهای کارگری در محیط کار بکار نمی اندازد. موانع ذهنی ای که عملا جذابیت و اشتیاق لازم برای ایجاد تشکل توده ای را نزد فعالین چپ تولید نمی کنند و در جنبش سوسیالیستی ایران نیز قدیمی اند. اگر اتحادیه و سندیکا ساختن و سازماندهی و دخالت روتین در مبارزات جاری کارگری در دوران سلطان زاده و حزب کمونیست ایران و حتی در دهه بیست از ارزش بالایی نزد کمونیستها برخوردار بود، از انقلاب ۵۷ به اینسو دیگر چنین نبود. این جایجایی ارزش ها اجازه نمی دهد تا فعال کارگری چپ و سوسیالیست به یک سندیکا ساز و اتحادیه ساز و شورا ساز عملی در محیط کار و به یک فعال و

رهبر خود کار مبارزات جاری کارگری بدل شود. از اینرو ضروری است تا با شناسایی این موانع ذهنی و نقد و بررسی آنها کوشید تا توجه این فعالین به امر عاجل و به تاخیر افتاده ایجاد تشکل های توده ای در محیط کار جلب نمود. نوشته حاضر به سهم خود تلاشی است در این جهت.

مقاله «بیراهه سوسیالیسم» بقلم رفیق ایرج آذرین (نشریه بارو شماره ۲۲) و نیز دیگر نوشته های وی، در کنار طرح مباحثی ارزنده برای جنبش کارگری ایران، اما حاوی نظراتی نادرست در برخورد به تشکل توده ای کارگران می باشند که در صورت پیگیری آنها امر ساختن این تشکلات عملا تعلیق به محال می شود. نقد و بررسی این نظرات از آنجا مهم اند که بیان فرموله تربخشی از همان موانع ذهنی هستند که در بالا اشاره شد. اما ابتدا مختصری در باره «بیراهه سوسیالیسم». این مقاله به بررسی انتقادی نظرات محسن حکیمی در باره سوسیالیسم، حزب سوسیالیستی، رابطه جریانات سوسیالیستی با جنبش کارگری، تاریخ سوسیالیسم، و بویژه درک وی از «سکتاریسم» به عنوان مانع اصلی در برابر جنبش کارگری می پردازد و در این موارد نقد خوب و موفقی ارائه می کند. اما «بیراهه سوسیالیسم» از دو ضعف اساسی رنج میبرد. اول اینکه برخورد حکیمی به جریانات سوسیالیستی و رابطه آنها با فعالین و جنبش کارگری نه بر پایه تبیین تئوریک مهمی، که صرفا بر تجربیات منفی طیفی از فعالین کارگری از عملکرد جریانات سوسیالیستی بنا شده است. اگر چه این تجربیات منفی مورد استفاده راست روانه حکیمی علیه جریانات سوسیالیستی قرار گرفته و بدرستی توسط ایرج آذرین نقد و افشا می شوند اما در همان حال واقعی هم هستند. نکته این است که این تجربیات منفی باید توسط خود سوسیالیستها مورد بررسی قرار گیرند. انتقاد از خود جنبش سوسیالیستی نشانه رادیکالیسم عمیق و انقلابی آنست. گریز از این انتقاد و روئین تن بودن در برابر اشتباهات از صفات ممیزه کنسرواتیسم است. همانطور که نمی توانیم و مجاز نیستیم از انتقاد به سوسیالیسم غیر کارگری قرن بیستم به دلیل سو استفاده های جنگ سردی سر باز زنیم، همچنین در رابطه با روش های مضر و عملکردهای منفی و بد آموزی های احزاب و سازمانهای سوسیالیستی در رابطه با جنبش کارگری و فعالین آن نمی توان به دلیل چنین سو استفاده هایی سکوت کرد. «بیراهه سوسیالیسم» اما به این عرصه مهم وارد نمی شود.

محسن حکیمی همچنین دو عامل را موازی به عنوان موانع مهم پیشروی جنبش کارگری طرح می کند: سکتاریسم و سندیکالیسم. او از یکسو با سلاح «سکتاریسم» فعالین کارگری را از جریانات سوسیالیستی و نفس حزب سوسیالیستی دور می کند، و از سوی دیگر با دامن زدن به یک سندیکا ستیزی غریب، کارگران را از ایجاد تشکل های توده ای در محیط کار برحذر می دارد و ظاهرا تشکل ضد سرمایه داری ایشان هم ظرفی است برای انجام این دو وظیفه. «بیراهه سوسیالیسم» در باره این وجه ضد سندیکایی نظرات حکیمی و رویکرد وی نسبت به تشکل توده ای کاملا خاموش است. علت هم چیزی جز یک همگرایی در این زمینه نیست. حکیمی و آذرین با مقداری تفاوت متأسفانه رویکرد مشترکی در رابطه با تشکل توده ای دارند. حکیمی به «تشکل کارگری به مثابه جنبش ضد سرمایه

داری» معتقد است و آذرین به «تشکل کارگری بر پایه ستیز طبقاتی»، و اگر آذرین تفسیر تعدیل شده و سازشکارانه ای از «ستیز طبقاتی» در نظر نداشته باشد آنگاه در این زمینه چندان از حکیمی دور نیست. این همگرایی زمینه حمایت و تقویت نابجای خط محسن حکیمی توسط جریان ایرج آذرین بود. خطایی که هزینه آنرا جنبش کارگری پرداخت.

برخورد ایدئولوژیک به تشکل توده ای

یکی از موانع ذهنی موجود در رابطه با تشکل توده ای برخورد ایدئولوژیک به آنست. به این معنا که ابتدا نوعی از تشکل، که طبعاً برخاسته از تبیین معینی از مسائل مبارزه طبقاتی است، تعریف و طراحی شده و سپس تلاش میشود تا آن طرح و نقشه اجرا و لباس واقعیت بر تن کند. یعنی طراحان ابتدا از جنسیت نوزاد اطمینان حاصل می کنند و بعد برای تولد آن می کوشند. حقانیت این روش هم نه از طریق اثبات کارساز بودن و عملی بودن طرح که با حقانیت سیاسی آن توضیح داده می شود. این برخورد تلاش دارد تا با مهارکردن فونکسیون آزادانه تشکل توده ای، حرکت آن را در جهتی از پیش تعیین شده تضمین کند و دقیقاً به همین دلیل در مغایرت با تشکل توده ای قرار داشته و هیچگاه قادر به ایجاد آن نمی شود. چرا که فونکسیون آزادانه تشکل توده ای فلسفه وجودی و راز حیات آنست. تشکل توده ای باید بتواند سیاستها و جهتگیری ها و تصمیماتش را کاملاً آزادانه و با اتکا به نیروی خود و توسط خود اتخاذ کند. در غیراینصورت اساس وجود آن نفی می شود.

«تشکل ضد سرمایه داری» حکیمی و «تشکل بر پایه ستیز طبقاتی» آذرین هر دو از جمله این تشکلات ایدئولوژیک اند که نه به تشکل توده ای کارگران در محیط کار، بلکه به تشکلاتی محدود به فعالین هم عقیده در خارج از محیط کار منجر میشوند. بنابراین پیگیری ایجاد چنین تشکلاتی بمعنای انحراف از هدف اصلی یعنی ایجاد تشکل توده ای کارگران در محیط کار است. این را بیشتر بررسی می کنیم.

اما ابتدا توضیحاتی در باره تشکل توده ای کارگران لازم است تا بتوان تفاوت آنرا با یک تشکیلات ایدئولوژیک نشان داد. تشکل توده ای هر نامی بخود بگیرد (اتحادیه، شورا، سندیکا و غیره) باید از آن خصوصیات پایه ای که اساس تعریف آنست برخوردار باشد. این خصوصیات به ترتیب زیرند:

۱- **این تشکل حتمی باید توده ای باشد.** قید توده ای به معنای آحاد کارگران و شامل همه آنها بدون هیچگونه استثنا است. توده کارگران مستقل از تمام تفاوت‌های قابل تصور (سیاسی، ایدئولوژیک، ملی، مذهبی، قومی، نژادی، جنسی، سنی، اخلاقی، جهت گیری جنسی، تعلق گروهی و حزبی و) در بین آنها، صرفاً بر مبنای موقعیت مادی و اقتصادی مشترکشان به مثابه فروشنده نیروی کار و استثمارشونده برای بهبود وضع کار و زندگی شان متشکل می شوند. هر تشکلی که بر یکی از تفاوت‌های موجود تاکید کند و بر آن بنا شود بلافاصله خصلت توده ای خود را لغو و در بهترین حالت به تشکل بخشی از کارگران و در بدترین حالت به سکتی در بین کارگران تبدیل می شود.

اما قید توده ای بودن تشکل از نقطه نظر تامین منافع کارگران نیز حیاتی است. فرد کارگر صرف کارگر بودنش فی الحال در موقعیت فرودست و تحت ستم و بی دفاع قرار دارد. او به تنهایی در مقابل کارفرما و طبقه ایست که همه ثروت و قدرت و مذهب و فرهنگ و سیاست و قانون و دولت و ارتش نظام اجتماعی در خدمت منافع آنان است. در مقابل این قدرت عظیم کارفرمایان و طبقه حاکم، کارگران هیچ راهی جز مبارزه جمعی و سلاحی جز تعدادشان ندارند. بنابراین هرچه صف اتحاد کارگران انبوه تر و هر چه توده ای بودن تشکل آنان گسترده تر باشد قدرت آنان نیز بیشتر و موثرتر خواهد بود.

۲- تشکل توده ای کارگران باید در محیط کار باشد. اگر چه تحت شرایط خاصی مانند بحرانهای اقتصادی و سیاسی و بیکارسازیها، اشکالی از تشکل توده ای مانند تشکل بیکاران در خارج از محیط کار بوجود می آید، اما این تشکل کارگران در محیط کار است که منشأ قدرت طبقه می باشد. در محیط کار و در محیط بلافصل تولید ارزش اضافه، کارگران از قدرت واقعی برای مختل نمودن و یا قطع جریان تولید سود یعنی قطع شاهرگ حیاتی سرمایه برخوردارند. هر ساعت اعتراض و کم کاری و اعتصاب برابر است با از دست رفتن مقادیر عظیمی سود. همچنین در هر اعتراض کارگری در محیط های کار، اعم از تولیدی یا خدماتی، با مختل شدن تولید کالا و خدمات که حیات جامعه به آنها بستگی دارد، جایگاه آفریننده و سازنده و منزلت و بزرگواری طبقه کارگر از یکسو به کل جامعه گوشزد می شود و از سوی دیگر کارگران یکبار دیگر به قدرت عظیم خود پی می برند.

۳- تشکل توده ای کارگران به نیروی خود کارگران و مبارزه مستقیم آنان متکی است. تشکل کارگری ابتدا به ساکن نبوده و در متن مبارزه مستقیم و فی الحال جاری کارگری بوجود می آید تا همین مبارزه را متحد تر و پرتوان تر و موثرتر کند و شکل سازمان یافته و افق دار و رهبری شده به آن بدهد. بنابراین اتکا به نیروی کارگران و مبارزه مستقیم آنان تعریف تشکل کارگری و فلسفه وجودی آنست. اما همین امر بدیهی دایما در معرض تهدید گرایش راست درون جنبش است. برای گرایش راست، بمجرد پیدایش تشکل کارگری، این تشکل وجود مستقلی از مبارزه مستقیم کارگران پیدا کرده و جانشین آن میشود. چیزی شبیه کسب قدرت سیاسی توسط اقلیت و طبقات غیر کارگر که تا آستانه پیروزی، کارگران را در صحنه میخوانند و فردای نشستن بر مسند قدرت آنانرا به آرامش و اعتماد به بالا و بازگشت به سر کار دعوت میکنند. این دگر دیسی تشکل کارگری برای گرایش راست ضروری است چرا که خواهان مهار کردن و محدود نمودن مبارزه کارگران در محدوده امکانات و انتظارات طبقه حاکم و در چارچوب قوانین آنان است. مسئله اینجاست که به تناسبی که تشکل کارگری از اتکا به نیروی خود و مبارزه مستقیم دور میشود از تنها سلاح مبارزه خود محروم و به تدریج بی تاثیر و بی خاصیت می شود. هر لحظه تاریخ مبارزه طبقاتی نشان می دهد که کارفرمایان و طبقه حاکم و دولت حامی آنان تنها و تنها در مقابل زور و فشار از پایین و تهدید مبارزه مستقیم توده های کارگر به عقب نشینی و پذیرش برخی مطالبات تن خواهند داد. تضعیف مبارزه مستقیم کارگری به معنای خلع سلاح آنها در مقابل دشمنان طبقاتی است. کارگران تشکل کارگری بی دندان را که نتواند دستاوردی برای آنان داشته باشد ترک می کنند. بنابراین بر عهده فعالین سوسیالیست در تشکل توده ای است

که منظم با تدابیر متنوع هر چه بیشتر تشکیلات را بر مبارزه مستقیم کارگران متکی کنند و به این طریق خصایل باز و آزاد و شاداب و رزمنده آنرا تقویت نمایند.

۴- حفظ اتحاد و یکپارچگی کارگران امر دائمی و همیشگی تشکل توده ای است. اگر قدرت طبقه کارگر در وحدت و یکپارچگی آن است، آنگاه حفظ و تحکیم آن یک امر دائمی و مقدم بر دیگر وظایف است. این اتحاد منظم از چند جانب مورد تهدید می باشد. اول فعال شدن و برافروخته شدن تفاوت‌های موجود در بین کارگران است که بویژه از طرف کارفرمایان و سرمایه داران به عنوان ترفندی برای برهم زدن اتحاد آنان تحریک می شوند. دوم گرایش راست است که تلاش می کند با مایوس کردن و منزوی نمودن طیف وسیعی از کارگران آنان را در چارچوب قانون گرایانه و سازشکارانه مهار کند. سوم چپ افراطی است که برای سرعت بخشیدن به مبارزه کارگران و رادیکال نمودن آن، آنچنان سیاست‌های زودرس و نسنجیده ای را به این مبارزه تحمیل می کند که با ایجاد انشعاب گرایشی و چند دستگی چیزی جز یاس و پراکندگی ببار نمی آورد. حفظ اتحاد کارگران عملاً به عهده گرایش سوسیالیستی است. اتحاد کارگران برای گرایش راست تا آنجا (و لاجرم بسیار محدود) مهم است که هم بتواند حق طلبی کارگران را محدود کند و هم خود را به عنوان طرف حساب قانونی با کارفرما جابیندازد. چرا که حرکت گرایش راست اساساً با اتکا به بالا تنظیم شده و به توده کارگر زیاد احتیاج ندارد. برعکس برای گرایش سوسیالیستی که با اتکا به پایین و نیروی خود کارگران حرکت می کند و تقویت حق طلبی و مبارزه جویی در بین آنان هویت طبقاتی آنرا تشکیل می دهد، ایجاد و تقویت و حفظ اتحاد طبقاتی به موضوع هست و نیست آن بدل می شود. انجام این وظیفه سترگ بنابراین در گرو دقت و هشیاری فعالین سوسیالیست در اتخاذ سیاست و خطی و مشی برای تشکل توده ای است. در اینجا یک ملاک مهم اینست که محتوای یک سیاست و خط و مشی به تنهایی برای اتخاذ آن کافی نیست، بلکه همچنین ضروری است که سیاست مورد نظر در همانحال اتحاد طبقاتی را تحکیم و تقویت کند. یک سیاست هر قدر هم رادیکال و سرخ اگر به تضعیف وحدت کارگران و ایجاد چند دستگی در بین آنان بیانجامد، سیاستی طبقاتی کارگری نیست.

۵- تشکل توده ای تشکلی علنی است. به این علت ساده که خود طبقه کارگر و نیز زندگی و کار و مبارزه آن علنی است. طبقه کارگر بخش عظیمی از جامعه و علنی نبودن آن بی معنی است. زندگی و کار و مبارزه کارگران در هم تنیده و یکی است. آنان نمیتوانند علنی زندگی و کار کنند و مخفیانه مبارزه. این البته جدا از آن بخش مبارزه طبقاتی (چه در مبارزه جاری و چه در مبارزه برای اهداف نهایی و نفی نظام سرمایه داری) است که باید ضرورتاً توسط پیشروان طبقه مخفی انجام شود. هر درجه از تضعیف علنیت تشکل توده ای مستقیماً به کاهش شرکت توده های کارگر در تشکل و از آنجا به تضعیف مبارزه آنان می انجامد. ضرورت علنی بودن تشکل توده ای آنقدر بدیهی است که نیازی به توضیح ندارد. اما از آنجا که گاهی با برخی سیاست های پیشنهادی برای تشکل توده ای مواجه ایم که عملاً میتواند به محدودیت و تضعیف علنیت آن منجر شود تاکید بر آن ضروری است. طبقه حاکم (بویژه در کشورهای دیکتاتوری) دائماً تلاش می کند با پیگرد و سرکوب تشکلات کارگری آنها را از سطح علنی به سطح

مخفی عقب برانند و با بالا بردن هزینه شرکت تودهای کارگردر تشکل، آنرا تضعیف و مبارزه شان را منحل کند. بنابراین حفظ علنیت تشکل توده ای یکی از شروط مهم پیشروی مبارزه کارگران است.

۶- تشکل توده ای کارگران تشکلی قانونی است. تشکل توده ای نمی تواند برای مدت طولانی بصورت غیر قانونی

به حیات خود ادامه دهد. با تداوم موقعیت غیرقانونی تشکیلات، بتدریج علنیت آن تحت فشار قرار گرفته و با بالا رفتن هزینه شرکت توده ها در آن حضور آنان کاهش یافته و تشکیلات تضعیف و از بین می رود. قانونی بودن تشکیلات اولاً به معنای تحمیل قانونی حق تشکل به ساختار سیاسی، و دوماً به معنای استفاده از امکانات قانونی در مبارزه می باشد. در مورد اول اگر چه «حق تشکل» یک حق بورژوایی است به این معنا که به اساس موقعیت تحت استثمار کارگران و نفی بردگی آنان کاری ندارد، اما برخورداری از همین حق و تحمیل آن به نظام سیاسی یک نیاز مهم برای مبارزه کارگران است. در مورد دوم واضح است که در قوانین جمهوری اسلامی نه تنها هیچ روزه ای برای استفاده موجود نیست، بلکه همه آن قوانین بدون استثنا امکاناتی برای وحشانه ترین نوع استثمار کارگران است. اینجا اما منظور همان امکانات قانونی مجاز در اقتصاد سیاسی جامعه بورژوایی مانند حق تشکل و اعتصاب و قرارداد جمعی و مقوله های آی ال او و منشور حقوق بشر و غیره است که تا زمانیکه آشکارا و صریحاً سلطه سرمایه و قدرت سیاسی محافظ این سلطه در معرض تهدید نابودی قرار نگرفته اند وجود دارند و می توانند مورد استفاده قرار گیرند. یک جنبه مبارزه قانونی مسئله توازن قواست. یعنی هر قدر صف کارگران متحد تر و متشکل تر باشد، زور آنان برای تحمیل خواسته هایشان بیشتر و در مقابل این زور فزاینده، علی رغم میل دولت و طبقه حاکمه، دامنه پذیرش قانونی مطالبات کارگران بیشتر می شود. نکته مهم این است که فعالین سوسیالیست بتوانند در عرصه مبارزه قانونی با آنچنان تدابیری تشکل توده ای را هدایت کنند که : ۱- نسبت به قوانین بورژوایی بطور کلی و قوانین جمهوری اسلامی بطور اخص توهم ایجاد نشود. ۲- به نیروی کارگران و عمل مستقیم توده ها اتکا شود. ۳- علنی بودن تشکیلات حفظ و مبارزه برای قانونی شدن آن رشد و گسترش یابد. ۴- به مبارزه قانونی همچنین از زاویه تامین سپر و ضربه گیر امنیتی برای تشکیلات و مبارزه کارگران توجه شود. ۵- و در آخر، هر گام فراتر رفتن از سطح سیاست و تاکتیک و مطالبه موجود را به حفظ اتحاد و نیز آمادگی توده های کارگر برای آن گام منوط کنند.

۷- تشکل توده ای بر محوریک فونکسیون آزادانه قرار دارد. این فونکسیون عبارت است از نحوه تصمیم گیری و

سیاست گذاری در تشکل توده ای. همانطور که جلوتر گفته شد همه اهمیت و کارسازی و قدرت تشکل کارگران همانا در توده ای بودن آن است. اما توده ای بودن تشکیلات چیزی جز حضور دائمی کارگران و شرکت آنان در پروسه سیاست گذاری نیست. توده ها در اینجا نه انبوه بی شکلی از آدمها و یا پیاده نظام تشکیلات که در پیکر قانون گذار و مجری قانون و نظارت کننده بر آن ظاهر می شوند. در این حالت است که کارگران تشکیلات و تصمیمات و سیاست های آنرا متعلق به خود می دانند و آماده دفاع از آن و پذیرش مسئولیت برای عواقب تصمیمات خود هستند. از اینرو نتایج مثبت این تصمیمات جمعی به تقویت اعتماد به نفس و احساس غرور و قدرت کارگران،

و نتایج منفی آنها به پذیرش مسئولیت و درس آموزی از اشتباهات و تحکیم تشکیلات و مبارزه جمعی منجر می شود. بنابراین تصمیم گیری و سیاست گذاری ها با شرکت همه کارگران (با همه تفاوت هایشان) و بطور جمعی و کاملاً آزاد انجام می شود و هیچ نهاد و مرجع و اتوریته ای در ورای آن قرار ندارد. این تصمیم گیری جمعی و آزادانه که در تشکیلات توده ای در مجمع عمومی همه کارگران انجام می شود، خود اداره کننده و کنترل کننده و ناظر بر خود است. اتوریته بالا مجمع عمومی خود مجمع عمومی و بنابراین بالاترین قدرت و عالی ترین مرجع تصمیم گیری در تشکل توده ای کارگران است. تنها این فونکسیون است که حس بودن در تشکیلات و حس تعلق به آنرا در بین کارگران تولید و تقویت کرده و شرط بنیادی توده ای بودن تشکیلات را تضمین می کند. هر سیاست و رویکردی که به نحوی از انحا این فونکسیون آزادانه را محدود و مشروط کند مستقیماً به معنای تضعیف توده ای بودن تشکیلات و سپس خود تشکیلات و مبارزه کارگران خواهد بود.

یک معنی مهم مجمع عمومی کارگران اینست که تصمیمات و سیاست گذاری های آن از قبل نا معلوم و کاملاً غیر قابل پیش بینی است و از این نظر بازترین ارگان تصمیم گیری می باشد. ارگانی که قرار است تا همه کارگران با نظرات متنوع و متضاد را گرد هم آورد و وارد پروسه تصمیم گیری جمعی کند تا مشترکاً تصمیمات سرنوشت ساز اتخاذ نمایند، چاره ندارد جز اینکه تماماً باز باشد. همین خصلت باز مجمع عمومی موضوع نگرانی گرایشات راست و چپ افراطی است. از نقطه نظر منافع این گرایشات، مجمع عمومی کارگران قابل اعتماد و اتکا نیست چرا که حرکت مجمع به هر سمتی محتمل است. از قبل هیچ تضمینی برای جهت گیری معینی وجود ندارد. به این ترتیب مجمع عمومی مورد تهدید این دو گرایش قرار دارد. از یکسو گرایش راست تلاش می کند تا با بورکراتیزه کردن تشکیلات و قرار دادن عناصر خود در پست های کلیدی و تبدیل مجمع عمومی به ظرفی تشریفاتی، جهت گیری راست را بر تشکیلات تحمیل کند. از سوی دیگر چپ افراطی نیز مشابهاً با بورکراتیزه کردن تشکیلات و یا انشعاب گرایشی و یا ساختن تشکیلات ایدئولوژیک تلاش دارد تا مجمع عمومی را دور زده و جهت گیری مطلوب خود را حاکم کند.

اما مجمع عمومی و فونکسیون آزادانه آن بیشترین منفعت و حسن را برای گرایش سوسیالیستی دارد. این گرایش که به حضور گسترده کارگران و دخالت گری آنان در تشکیلات و نیز به خود آگاهی و تصمیم و انتخاب آگاهانه و آزادانه آنان اتکا دارد قادر است تا با بکار انداختن توان آگاهگرانه و اقناع کننده خود گام به گام توده کارگران را بسمت اتخاذ سیاستهای رادیکال و سوسیالیستی مجاب کند. در متن همین فونکسیون آزادانه است که گرایش سوسیالیستی می تواند با نشان دادن نادرستی سیاستهای گرایشات دیگر، نفوذ و اعتبار معنوی خود را نزد توده های کارگر بالا ببرد. از اینرو اتخاذ سیاست های رادیکال و سوسیالیستی توسط تشکل توده ای تماماً به توان اغناگرانه گرایش سوسیالیستی و میزان تلاش آن برای اغنا و مجاب نمودن کارگران بستگی دارد. در اینجا لازم است که به یک درک نادرست و رایج در مورد سیاسی یا صنفی بودن و یا حدود وظایف تشکل توده ای اشاره شود. همه تلاش تئوریسین های سیاسی یا صنفی بودن این تشکل و تلاش ممیزان حدود وظایف آن، خواسته یا نا خواسته، چیزی نیست جز کنترل و محدود نمودن فونکسیون آزادانه تشکل توده ای. تعیین جهت گیری کلان و تعیین وظایف تشکل توده ای از تصمیمات و نتایج مجمع عمومی آن است و تماماً به مباحثات درون آن

بستگی دارد. به عنوان شروع کارگران صرفاً برای سرو سامان دادن به مبارزه فی الحال موجودشان برای بهبود وضع کار و زندگی خود متشکل میشوند. فعالین کارگری هم با تبلیغ و ترویج همین نیاز طبیعی و اولیه برای ایجاد تشکیلات پا پیش می‌گذارند. با تولد تشکیلات این دیگر تنها مجمع عمومی آنست که تکلیف مسائل دیگر را روشن می‌کند. هر فعال کارگری که می‌خواهد تا بر تشکل کارگری سیاستهای رادیکال و ضد سرمایه داری و سوسیالیستی حاکم شود هیچ راهی ندارد جز تلاش و مایه گذاری صمیمانه برای کار آگاهگرانه عمیق و پرحوصله در مجامع عمومی و تشکیلات بمنظور جلب نظر و رای توده های کارگر.

موارد فوق که به عنوان خصوصیات پایه ای تشکل توده ای طرح شد در رابطه ای در هم تنیده و ارگانیک به تشکل توده ای حیات می‌بخشند به نحوی که تضعیف هر یک به تضعیف کل تشکیلات می‌انجامد. مثلاً کاهش اتکا به نیروی کارگران و مبارز مستقیم آنان بتدریج به تبدیل شدن تشکیلات به دنباله طبقات بالا و تضعیف مبارزه کارگران و پراکندگی صف آنان می‌انجامد. یا دست کشیدن از مبارزه قانونی، تشکل توده ای را از انعطاف و قدرت مانور لازم محروم نموده و بتدریج آنرا به عرصه غیر قانونی و غیر علنی و لاجرم مخفی کشانده که خود به کاهش حضور کارگران و تضعیف تشکیلات منجر میشود.

با این توضیحات در باره تشکل توده ای، به بحث قبلی باز گردیم. گفتیم که «تشکل ضد سرمایه داری» محسن حکیمی و «تشکل بر پایه ستیز طبقاتی» ایرج آذرین هر دو از جمله تشکلات ایدئولوژیک هستند که نه به تشکل توده ای کارگران در محیط کار بلکه به تشکلاتی محدود از فعالین هم عقیده در خارج از محیط کار منجر میشوند و نیز پیگیری ایجاد چنین تشکلاتی بمعنای انحراف از هدف اصلی یعنی ایجاد تشکل توده ای کارگران در محیط کار است. در ادامه به چرایی این مسئله می‌پردازیم.

در مورد حکیمی مسئله ساده و روشن است. او می‌خواهد تشکل ضد سرمایه داری بسازد و همین اولین سنگ بنای ایدئولوژیکی این تشکل است. هر تفسیری که ما از علل و فعل و انفعالات مبارزات کارگری داشته باشیم، چه آنها را ضد سرمایه داری بخوانیم یا صنفی و اقتصادی، خارج از تفاسیر ما و دردنیای بیرون متأسفانه توده وسیعی از کارگران و امروز حتی اکثریت آنان به درک و تشخیص و به زبان خودشان (که همان آگاهی و آرونه و بورژوازی آنهاست) نمی‌خواهند علیه سرمایه داری مبارزه کنند و یا برای چنین مبارزه ای آماده نیستند. آنها میخواهند صرفاً برای بهبود وضع کار و زندگی شان در همین شرایط مبارزه می‌کنند. متقاعد کردن این توده عظیم برای مبارز علیه نظام سرمایه داری امر و وظیفه گرایش سوسیالیستی درون طبقه است. اما به هر حال تا زمانی که آنها برای چنین مبارزه ای متقاعد نشده اند به تشکل ضد سرمایه داری نخواهند پیوست. به این ترتیب این تشکل، نه تشکل توده ای کارگران، که در بهترین حالت تشکل بخشی از کارگران در خارج از محیط کار خواهد شد. چرا که بر پایه یک تفاوت سیاسی مهم در بین آنها بنا شده است.

«تشکل ضد سرمایه داری» حکیمی به این محدود نشده و ظوابط ایدئولوژیک دیگری هم دارد که حتی بخش وسیعی از کارگرانی را که به مبارزه علیه سرمایه داری معتقدند از ورود به آن محروم می‌کند. همه کارگران چپی که مبارزه شان علیه سرمایه داری تحت تأثیر جریانات سوسیالیستی پیش میرود و نیز همه کارگران منفرد چپ که نه جریانات موجود و نه نظرات حکیمی را قبول دراند به سادگی به عنوان «سکتاریست» معرفی شده و «مانع

اصلی» پیشروی جنبش کارگری قلمداد می شوند. همچنین همه کارگران چپ و سوسیالیستی که معتقدند برای پیشبرد و تقویت مبارزه علیه سرمایه داری لازم است توده های کارگر را در سندیکاها و اتحادیه های مستقل متشکل کرد و این نیروی عظیم را به میدان آورد، به عنوان «سندیکالیست» هایی که مشغول فریب کارگران و حفظ بورژوازی هستند معرفی می شوند. بنابراین نه فقط طیف وسیعی از کارگران که با مبارزه علیه سرمایه داری موافق و یا برای آن آماده نیستند، حتی بخش زیادی از همان کارگرانی که فی الحال علیه سرمایه داری مبارزه می کنند در این تشکل جایی ندارند. به این ترتیب این جریان به سکتی درون جنبش کارگری تبدیل شده که از قضا وجه اصلی همت اش نه مبارزه علیه سرمایه داری و کارمزدی و رژیم سیاسی مدافع آن، که مبارزه علیه نفوذ جریانات سوسیالیستی در جنبش کارگری و علیه فعالیت های سندیکایی کارگران و علیه حمایت های بین المللی اتحادیه های کارگری از کارگران ایران است.

اما «تشکل بر پایه ستیز طبقاتی» ایرج آذرین متفاوت و پیچیده تر است. او معتقد است که «تشکل های صنفی یعنی تشکل هایی برای مبارزه اقتصادی طبقه کارگر» باید نه بر پایه هارمونی بین طبقات که بر ستیز طبقاتی بنا شوند و این را نیز از یک تحلیل سیاسی از اوضاع امروز ایران استنتاج می کند. او معتقد است در ایران یک جنبش اصلاحات سیاسی بورژوازی با اتکا به طبقه متوسط بوجود آمده که برای اولین بار خواهان ایجاد تشکل های صنفی کارگران بطور واقعی و مستقل از دولت می باشد. جنبش مذکور با اتکا به مدل و گفتمان جامعه مدنی و متأثر از اندیشه ماکس وبر، خواهان آن نوعی از تشکل واقعی و مستقل است که بر پایه هارمونی بین طبقه کارگر و بورژوازی قرار گیرد. به نظر وی این خطری است در مقابل جنبش کارگری چرا که ممکن است بخش هایی از کارگران به آن تمایل نشان دهند. برای دفع این خطر و نیز قرار دادن جنبش کارگری در یک مسیر طبقاتی با چشم اندازی انقلابی تاکید می کند که تشکل های صنفی کارگران بر پایه ستیز طبقات بنا شوند: «در مقابل دیدگاه متکی بر هارمونی منافع طبقات، دیدگاهی که برای ساختن تشکلات صنفی از ستیز طبقاتی و از تعارض منافع آنها آغاز می کند، در عین حال به این خدمت می کند که چشم انداز تغییر انقلابی جامعه با آن رشد کند.» (۱)

ابتدا تاکید به نکته ای جداگانه ضروری است. آذرین در نوشته هایش بجای تشکل توده ای صریحا و بکرات از تشکل صنفی و اقتصادی کارگران نام می برد و از قبل چنان مهر صنفی را بر پیشانی آن می کوبد که هر گونه امکان فرا تر رفتن از مبارزه اقتصادی در آینده را از آن سلب می نماید. واضح است که محدود کردن اینچنانی تشکل کارگری به مبارزه صنفی و اقتصادی خود بیانگر حرکت در چاقوب هارمونی طبقات است و در تناقض آشکار با ستیز طبقاتی می باشد!!

مستقل از تحلیل سیاسی آذرین و همچنین مستقل از قضاوت در باره آن تحلیل، سؤال اینست که چرا متکی بودن تشکل کارگری بر ستیز طبقاتی از یک تحلیل سیاسی و آنهم از سیاست های دوره ای بورژوازی استنتاج می شود؟ اگر آذرین به این تحلیل نمی رسد و یا برای سوسیالیستهایی که با تحلیل او مخالفند، آیا اهمیت ستیز طبقاتی کم رنگ و یا منتفی می شود؟ پاسخ طبعا منفی است (۲). ستیز طبقاتی نه از سیاستهای دوره ای بورژوازی، که از تناقضات پایه ای تر جامعه سرمایه داری و از موقعیت تحت ستم و بردگی طبقه کارگر مایه می گیرد. برای مبارزه کارگران، ستیز طبقاتی صرفا یک ضرورت نیست که بتوان آنرا فراموش کرد و یا باید نسبت به آن آگاه شد، بلکه این ستیز

خود آن مبارزه است. صرف جاری بودن مبارزه کارگران نشان از ستیز طبقاتی است. اگر این درست است که « تاریخ کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته تاریخ مبارزه طبقاتی است» (۳)، آنگاه ستیز طبقاتی از امور طبیعی و امر داده شده مبارزه کارگران می باشد. در اینصورت آذرین می بایست ضمن مفروض داشتن بنای تشکلات کارگری در حال پیدایش بر ستیز طبقاتی، به فعالان کارگری، صرفاً، بابت ترفند ها و سیاست های جدید بورژوازی علیه جنبش کارگری هشدار می داد و آگاهگری می نمود که کاملاً بجا بود.

اما تصویری که او از فضای سیاسی ایران در رابط با جنبش کارگری ارائه می کند به این ترتیب است که در یکسو جنبش اصلاحات بورژوازی و گفتمان جامعه مدنی و نظرات ماکس وبر، و در سوی مقابل تحلیل وی از مسائل مبارزه طبقاتی یا بقول خود «تبیین مارکسی» قرار دارد. اولی کارگران را به ایجاد تشکل صنفی بر پایه هارمونی طبقاتی، و دومی به ایجاد تشکل صنفی بر پایه ستیز طبقاتی فرا می خواند. مساله اساسی در اینجا اماین است که ایرج آذرین نفس ایجاد تشکل توده ای کارگران را به یک تعیین تکلیف سیاسی بین این دو دیدگاه در صفوف کارگران مربوط می کند. به این توجه کنیم: «ایجاد تشکل های کارگری، که مسئله محوری و فوری جنبش کارگری است به نظر من بدون برخورد صریح و عمیق به این سوال و بررسی همه جانبه آن مقدور نیست. آیا جنبش اصلاحات سیاسی باید به مثابه متحد کارگران (حال متحد مشروط، موقتی، مقطعی) برای ایجاد تشکلهای آنان دیده شود یا (و این دومی موضع من است) بشکل حریف جنبش کارگری برای ایجاد تشکل ها؟» (۴) (در این نوشته همه جا تاکید ها از من است).

فرض کنیم که تحلیل سیاسی آذرین در باره «جنبش اصلاحات» درست است و بخش هایی از کارگران می خواهند در همکاری با آن جنبش، تشکل صنفی درست کنند. خوب این تازه می شود یکی از همان تفاوت های موجود در بین کارگران که قبلاً گفتیم تشکل توده ای کارگران با شرکت همه آنان و کاملاً مستقل از همه تفاوت های موجود بین آنان و صرفاً بر اساس موقعیت استثمار و کارگر بودنشان (ونه بر اساس اینکه چه می اندیشند) تشکیل می شود. اما اکنون به نظر آذرین باید با شفاف کردن و تیز کردن تفاوتها (یعنی دقیقاً همان چیزی که برای ایجاد تشکل توده ای باید از آن پرهیز کرد) و بر پایه آنها تشکیلات کارگری را ساخت. اینکه آذرین «ایجاد تشکلهای کارگری» را بدون آن «برخورد صریح و عمیق و بررسی همه جانبه» مورد نظرش «مقدور» نمی داند، صریحاً به این می انجامد که در صورت عدم تفوق طرفداران «ستیز طبقاتی»، هر دسته تشکل خود را بسازد. فرض کنیم در یک محیط کار این دو دستگی بر سر «جنبش اصلاحات» واقعی است. آنگاه رویکرد آذرین یا به بحث بی پایان «برخورد صریح و عمیق و بررسی همه جانبه» منجر می شود چرا که به نظرش بدون چنین بحث و تعیین تکلیفی «ایجاد تشکل های کارگری» کلاً «مقدور» نیست، و یا به ایجاد دو تشکل موازی در یک محیط کار می انجامد. در هر حال این اتحاد و یکپارچگی و امر ایجاد تشکل توده ای کارگران است که به حاشیه رانده می شود. اما در غیاب چنین رویکردی، کارگران همان محیط کار با اتکا به سنت های آشنای کارگری، ابتدا تفاوت های خود را به کناری می نهند و صرف کارگر بودن و برای تامین منافع خود به عنوان فروشنده نیروی کار متحد شده و تشکیلات خود را ایجاد می کنند. آنها سپس با اتکا به مجمع عمومی تشکیلات سیاست های آنرا اتخاذ نموده و در آن مجامع عمومی هم طبعاً فعالین سوسیالیست طبقه برای تقویت و اتخاذ سیاستهای رادیکال می کوشند و انجام این وظیفه هویتی را از تحلیل سیاست

های دوره ای بورژوازی استنتاج نمی کنند. کارگران شرکت واحد حی و حاضر نشان دادند که ایجاد تشکلهای کارگری بدون ایجاد چنین برخوردهای «صریح و دقیق و همه جانبه» ای کاملاً مقدور است.

موکول کردن ایجاد تشکل توده ای به تعیین تکلیف دیدگاههای متفاوت در بین کارگران بیانگر تلاش آذین برای ساختن تشکیلات ایدئولوژیک است. او تاکید می کند که طرفدار آن نوعی از تشکل است که بر اساس «دیدگاهی که برای ساختن تشکلات صنفی از ستیز طبقاتی و از تعارض منافع آنها آغاز می کند» پا می گیرد. قبلاً گفتیم که «ستیز طبقاتی» نه یک دیدگاه یا یک ضرورت یا یک آرمان و یا یک جهت گیری سیاسی، بلکه اس و اساس جامعه طبقاتی و یک داده جاری و داغ شده بر مبارزه طبقه کارگر است. تشکیلات کارگری ممکن است راست روی کند یا چپ روی کند، ممکن است عقب بنشیند یا تعرض کند، سازش کند یا اساس نظام را به لرزه درآورد؛ اما همه اینها دقیق همان ستیز طبقاتی هستند که مانیفست کمونیست چنین جمبندی می کند: «خلاصه ستمگر و ستمکش با یکدیگر در تضاد دائمی بوده و به مبارزه ای بلا انقطاع، گاه نهان و گاه آشکار، مبارزه ای که هر بار یا به تحول انقلابی سراسر جامعه و یا به فنای مشترک طبقات متخاصم ختم میگردید دست زده اند». ستیز طبقاتی با مارکس و انگلس شروع نشد و مانیفست کمونیست آغازگر آن نبود. از این نظر، مارکسیسم صرفاً بیان نظری ادامه همان ستیز طبقاتی کهن در جامعه بورژوازی است. دیدیم که مقصود آذین از ستیز طبقاتی همین امر بدیهی و طبیعی مبارزه کارگری نیست؛ بلکه به معنای آن «دیدگاهی» است که امروز دوباره ستیز طبقاتی را تعریف نموده و اهمیت و ضرورت آنرا گوشزد می کند. این «دیدگاهی» که او بر آن پای می فشارد چیزی نیست جز تحلیل خاص او از اوضاع سیاسی ایران و به بیان خویش «تبیین مارکسی» که طبعاً آذین هم شارح آنست. بنابراین واضح است که او هم مانند حکیمی برای آن نوعی از تشکل کارگری تلاش می کند که طبق تبیین وی پی ریزی شود. این برخورد ایدئولوژیک به تشکل کارگری جوانب دیگری هم دارد که در پایین به میپردازیم.

شرطهای بازدارنده تشکل توده ای

ایرج آذین مسائل متنوعی را در رابطه با تشکل توده ای کارگران طرح می کند، که مستقل از امر ایجاد تشکل کارگری، برای مبارزه طبقه کارگر مهم اند. مسائلی نظیر استراتژی، آزادیهای دمکراتیک، مقابله با رفرمیسم، ایجاد هم نظری بین کارگران و غیره که جدا از قضاوت ما در باره محتوی نظرات شخص وی در این زمینه ها لازم است که از طرف فعالین کارگری و بخصوص فعالین سوسیالیست به جدیت دنبال شوند و مورد بحث و جدل قرار گیرند و طبعاً نظرات آذین هم به غنای این مباحث کمک می کند. اما مشکل اینجاست که در روش او، این مسائل مهم بطرز ناموجهی به تشکل توده ای گره خورده طوریکه به شرط هایی بازدارنده برای ایجاد این تشکلات تبدیل می شوند. این شروط بازدارنده که محدود به آذین نبوده و با سایه روشن هایی نمایشگر همان موانع ذهنی نزد اغلب فعالین سوسیالیست می باشند؛ عملاً نه به تشکل توده ای کارگران که نیازی عاجل و به تاخیر افتاده است، بلکه به تحکیم مبانی یک تشکل ایدئولوژیک منجر می شود. در اینجا مواردی از این شروط را بررسی می کنیم.

مسئله استراتژی و تشکل کارگری. به نظر آذرین «از دیدگاه مارکسی، طرح یک استراتژی برای ساختن تشکلهای کارگری در درجه اول منوط به پاسخ صحیح به سوالاتی از این قبیل می شود که: کدام نیروهای اجتماعی و کدام طبقات واقعا خواسته های دمکراتیک دارند؟ کدام جنبش های اجتماعی می توانند برای دمکراسی مبارزه کنند؟ چه نوع دولتی میتواند وجود آزادیهای دمکراتیک را تضمین کند؟ یک دولت دمکراتیک پایدار بر کدام طبقه و چه نیروهای اجتماعی میتواند متکی باشد؟» (۵).

اینها سوالات اساسی و مهم مبارزه طبقاتی در ایران و اجزا مبارزه سیاسی طبقه کارگر در سطح کلان برای ایجاد تغییرات بنیادی در جامعه و نیز عناصر برنامه حزبی این طبقه اند. وزن این مسائل آنقدر هستند که خود جنبش سوسیالیستی ایران را حداقل از انقلاب ۵۷ به چندین دسته و گروه تقسیم کرده است. به عنوان مثال برای سوال «چه نوع دولتی می تواند وجود آزادیهای دمکراتیک را تضمین کند؟» پاسخ های زیادی هست (هرچند که پاسخ خود آذرین معلوم نیست!). پرسیدنی است که اساسا پاسخ به این سوالات چگونه به ایجاد تشکل توده ای کارگران کمک می کند؟ مثلا پاسخ به سوال «چه نوع دولتی می تواند آزادیهای دمکراتیک را تضمین کند؟» چگونه به ایجاد سندیکای شرکت واحد کمک می کرد؟ بگذریم از اینکه سندیکای شرکت واحد بدون پاسخ به سوالاتی از این دست ساخته شد و خیلی هم خوب ساخته شد. اما مسئله اصلی اینست که برای ایجاد تشکل توده ای چنین سوالاتی اساسا پاسخ دادنی نیستند. چرا که در بین توده های کارگر و فعالین کارگری بطور کلی و بویژه فعالین سوسیالیست بطور اخص پاسخ های بسیار متنوعی موجود است. رسیدن به پاسخی آنها «صحیح» که بتوان بر پایه آن تشکل توده ای کارگران را در محیط کار ساخت، امری محال است. اینجا ما با وارونگی عجیبی مواجه ایم. اگر تا کنون همه جا رسم بر این بوده که کارگران یک محیط کار بر اساس منافع و موقعیت مشترک اقتصادی شان و صرفا به مثابه کارگرمتشکل می شوند؛ اکنون باید بر اساس پاسخ مشترکشان به سوالات فوق متشکل شوند. اینکه آذرین ایجاد تشکل توده ای کارگران را به «پاسخ صحیح» ناممکن در بین توده های کارگر برای سوالات فوق «منوط» می کند؛ بیانگر اینست که وی تلاش دارد تا تشکل مورد نظر خود را که برای سوالات فوق «پاسخ صحیح» یعنی پاسخ او را دارد بوجود آورد. اما نکته اینست که حتی اگر پاسخ آذرین به این سوالات تماما صحیح و مارکسیستی هم باشد، تشکلی که بر پایه آن ایجاد شود نه تشکل توده ای کارگران در محیط کار که تشکلی ایدئولوژیک در خارج از محیط کار و یا محافلی از کارگران همفکر در محیط کار خواهد بود. بهر حال شاید ایجاد چنین تشکلات و محافلی حق باشد، اما معرفی کردن آنها به جای «تشکل صنفی و اقتصادی کارگران» کار پسندیده ای نیست.

مبارزه دمکراتیک و تشکل کارگری. مبارزه برای آزادیهای سیاسی و دمکراتیک وظیفه مهم جنبش کارگری و انتظاری بحق از آن است. یک جنبه مهم مساله، نیاز خود جنبش کارگری به آزادیهای سیاسی نظیر آزادی بیان، اجتماع، تشکل، مطبوعات و غیره است که بدون آنها مبارزات کارگری برای بهبود کار و زندگی کارگران به سختی پیش می رود. هر قدر این آزادیها در جامعه گسترده تر باشد، مبارزات کارگری هم راحت تر به ثمر می رسند. جنبه دیگر مسئله دفاع از خواسته های بر حق دیگر بخش های تحت ستم مانند زنان، خلق های تحت ستم، محرومیت های جوانان، دانشجویان و هنرمندان و غیره است. طبقه کارگر نه تنها در افق بلند پیشرویش با رهایی خود به عنوان

یک طبقه تحت ستم و نفی نظام طبقاتی، رسالت رهایی کل بشریت را از این دنیای بیگانه و وارونه طبقاتی بر عهده دارد؛ بلکه همین امروز هم باید بتواند تکیه گاه مبارزه همه اقشار تحت ستم برای رهایی باشد.

اهمیت مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک از الفبای مبارزه طبقاتی و وظیفه ای پذیرفته شده نزد فعالین کارگری است. اما همین امر ساده و مقبول از طرف طیفی از فعالین چپ همیشه به عنوان رقیبی در برابر نیازهای اقتصادی طبقه و عامل فشاری بر مبارزات اقتصادی کارگران درآمده است. برای هر گام از مبارزه اقتصادی، فعالین کارگری باید بارها اطمینان دهند که مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک را فراموش نکرده و اکونومیست نیستند. البته این فشار بر مبارزه اقتصادی کارگران تنها به بدفهمی چپ محدود نبوده و از طرف راست هم جریان دارد. طیف گسترده ای از بورژوازی ایران که فعلا از حضور در قدرت سیاسی محرومند، مشکل اصلی ایران را نبود دموکراسی (یعنی عمدتا تامین حضور آنان در قدرت) دانسته و به کارگران گوشزد می کنند که در شرایط کنونی مبارزه برای دموکراسی عمده است.

ایرج آذرین نیز به اهمیت آزادیهای دموکراتیک برای جنیش کارگری تاکید داشته و به نظرش «ساختن تشکلهای کارگری بدون در نظر گرفتن مساله بنیادی آزادیهای دموکراتیک غیر قابل تصور و پوچ است» (۶). ابتدا واضح است که منظور آذرین از «در نظر گرفتن» آزادیهای دموکراتیک، همان حد موجود مقبولیت و پذیرش معمول این مبارزه نزد فعالین کارگری که در بالا اشاره شد نیست. یعنی آن تاکید سنگین در نقل قول فوق تاکید بر وضاحت نیست. بلکه حد مورد نظر او از «در نظر گرفتن» آزادیهای دموکراتیک چیزی بمراتب فراتر از اعتقاد و عمل موجود فعالین کارگری برای آزادیهای دموکراتیک است. به این موضوع پایین تر می پردازیم، اما چرا حتی بدون در نظر گرفتن آزادیهای دموکراتیک، ساختن تشکل های کارگری «غیر قابل تصور و پوچ است»؟

اینکه توجه به آزادیهای دموکراتیک بدرستی برای مبارزه طبقه کارگر حیاتی و مهم است و آنرا تقویت می کند یک مسئله است؛ و اینکه عدم توجه به آن کلا امر ساختن تشکل کارگری را «غیر قابل تصور و پوچ» می کند، مسئله ای دیگر. اولی درست است و مهم، دومی اما همان فشار آشنای سنتی چپ است بر مبارزه اقتصادی طبقه. می بینیم که در این تقابل کاذب بین اهمیت تشکل کارگری و اهمیت مبارزه دموکراتیک، تشکل کارگری هیچ است چرا که وجود و اهمیت آن تماما وابسته به پذیرش اهمیت آزادیهای دموکراتیک است. این «آزادیهای دموکراتیک» اند که حرف آخر را می زنند و حیات بخش تشکل کارگری اند. پرسیدنی است که این چه «آزادی دموکراتیک» ی است که پذیرش قایم بذات تشکل کارگری را به عنوان یکی از آزادیهای دموکراتیک در خود ندارد و وجود بی واسطه آنرا «غیر قابل تصور و پوچ» می داند؟

در دنیای خارج از تئوری ها و تحلیل ها و در مبارزه واقعی و جاری کارگران، ایجاد تشکل بدون در نظر گرفتن آزادیهای دموکراتیک کاملا قابل تصور و با معنی است. گاهی به نادرست بخش هایی از کارگران می پندارند که نپرداختن به آزادیهای دموکراتیک و فاصله گرفتن از مسائل سیاسی، مبارزه آنان برای مطالبات صنفی و اقتصادی را تقویت کرده و راحت تر پیش می رود. آنها اشتباه می کنند، اما تشکل شان کاملا قابل تصور، بامعنی، کارگری و برحق است. فعالین سوسیالیست می باید ضمن دفاع بی قید و شرط از تشکیلات و مطالبات و مبارزات آنان تلاش کنند تا این دیدگاه آنان اصلاح شود. گاهی هم فعالین کارگری بدرستی متوجه اند که اصرار زیاد بر مبارزه برای

آزادیهای دمکراتیک و ضرورت‌های سیاسی و کش دادان آنها ممکن است به چند دستگی و پراکندگی بین کارگران منجر شود، و به همین دلیل پرداختن به آن را به بعد موکول کرده و تشکیلات را صرفاً صنفی و اقتصادی بنا می‌کنند. با این امید که با حفظ اتحاد و یکپارچگی توده‌های کارگرو انسجام تشکیلات و طی پروسه‌ای با اعتماد سازی بیشتر و آموزش، توجه توده‌های کارگرا به اهمیت مبارزه برای آزادیهای دمکراتیک جلب کنند. در اینجا هم می‌بینیم که تشکل صرفاً صنفی و اقتصادی آنها نه تنها قابل تصور و معنی دار است، همچنین نشان از آن دور اندیشی‌ها و درایت‌هایی دارد که از خصوصیات آشنای فعالین و رهبران عملی جنبش کارگری است. به همراه این موارد باید شرایط سیاسی ایران را اضافه کرد که گاه‌ها فعالین کارگری ناچارند برای حفظ تداوم و استمرار فعالیت‌شان خود را فاصله‌دار از مسائل سیاسی نشان دهند و در قالب صنفی ظاهر شوند.

اما منظور آزرین از در «نظرگرفتن» آزادیهای دمکراتیک برای ساختن تشکل کارگری چیست؟ او توضیح می‌دهد که مساله تنها خود آزادیهای دمکراتیک (آزادی بیان و مطبوعات و...) نیست، بلکه همچنین دینامیسم کسب این آزادیها و پایداری آنها مهم است: «مساله ساختن تشکلهای کارگری پیش از هر چیز منوط به شناخت از دینامیسم کسب آزادیهای دمکراتیک در جامعه است» (۷).

بنابراین «شناخت از دینامیسم کسب آزادیها» آن حد مورد تاکید آزرین از «در نظرگرفتن» آزادیهای دمکراتیک برای ساختن تشکل کارگری است. از آنجا که دینامیسم‌های کسب این آزادیها بر پایه دیدگاه‌های کلان سیاسی تبیین شده اند (و در بحث آزرین دو دیدگاه مارکسیسم و جامعه مدنی مطرحند)، تاکید او بر سر مقایسه و بررسی این دو دیدگاه و انتخاب دینامیسم یکی برای کسب آزادیهاست و پیشنهاد وی انتخاب «تبیین مارکسی» می‌باشد. به این ترتیب تشکل کارگری تنها پس از چنین انتخابی و بر مبنای آنست که میتواند ایجاد شود و در غیر این صورت «غیر قابل تصور و پوچ» است.

از آنجا که، همانطور که قبلاً تاکید شد، در بین توده‌های کارگر و فعالین کارگری بطور کلی و بویژه فعالین سوسیالیست بطور اخص نظرات بسیار متنوعی در این زمینه‌ها موجود است؛ این رویکرد به رابطه آزادیهای دمکراتیک و تشکل توده‌ای از یکسو مانعی است در مقابل تلاش برای ایجاد تشکل توده‌ای کارگران در محیط کار، و از سوی دیگر عاملی است راه‌گشا برای ایجاد تشکلی ایدئولوژیک که بر اساس دیدگاه معین «تبیین مارکسی» بنا میشود.

رفرمیسم و تشکل توده‌ای. یکی از مسائل پیش روی فعالین سوسیالیست، مساله رفرمیسم و چگونگی برخورد به آن است. طبقه کارگر در جامعه‌ای کار و زندگی می‌کند که افکار و آرا و ارزش‌ها و اخلاقیات حاکم بر آن متعلق به طبقه حاکم یعنی بورژوازی است. بنابراین طبقه کارگر هم مثل هر فردی در جامعه و هر عضوی از اقشار و طبقات دیگر، زیر سیطره این افکار و ارزش‌ها و تحت هژمونی ایدئولوژی طبقه حاکم قرار دارد. آگاهی دست نخورده کارگران مثل همه آحاد جامعه یک آگاهی بورژوایی است. طبقه کارگری یک پروسه طولانی آموزش و خودآموزی و مطالعه اندیشه‌های انتقادی رادیکال و کسب تجارب مبارزاتی از زیر آوار این افکار بیرون آمده و به آگاهی طبقاتی خود دست می‌یابد. رفرمیسم مانند مذهب و ملی‌گرایی و مردسالاری، از عناصر ایدئولوژی طبقه

حاکم است که کارگران را تحت تاثیر دارد. رفرمیسم یعنی این اعتقاد که جامعه سرمایه داری اصلاح پذیر و امکان بهبود دایمی وضع کارگران در آن مقدور است و نیازی به انقلاب و نفی سرمایه داری نیست. رفرمیسم در کنار اشاعه قانون گرایی بورژوازی و تضعیف مبارزه مستقیم کارگران، همچنین بطور ویژه تلاش میکند تا با نشان دادن مخاطرات مبارزه مستقیم و برجسته کردن شکست های جنبش کارگری و تحقیر پرتوقعی و مبارزه جویی کارگران سوسیالیست، طبقه کارگر را به تمکین در برابر نظام بردگی حاضر وادارد. رفرمیسم یکی از خرافات موجود در جامعه سرمایه داری است که مدعی بهبود دایمی وضع کارگران در همین شرایط و کارسازی آن در مقایسه با سوسیالیسم است. بنابراین مستقل از اینکه چقدر پایه مادی دارد و چقدر از امکان عملی بهبود وضع کارگران برخوردار است، همیشه بخش وسیعی از آنان را تحت تاثیر و نفوذ خود دارد. پیچیدگی برخورد با آن هم در همین است. در برخورد با رفرمیسم تنها با ایده ها و سیاست ها مواجه نیستیم، بلکه در عین حال با توده های حامل این سیاست ها نیز مواجه ایم. ایده ها و سیاست ها را میتوان نقد کرد و کنار گذاشت، اما کارگران حامل آنها را خیر. از جمله ادراکات نادرست و رایج در بین فعالین سوسیالیست، شیوه برخورد به رفرمیسم است که معمولا با عبارت «در تقابل با رفرمیسم» بیان می شود. منظور از «تقابل» چیست؟ واضح است که تقابل نظری و سیاسی با رفرمیسم نه تنها ضرور و لازم است، همچنین وظیفه ای تعطیل ناپذیر می باشد. اما تقابل عملی چه؟ برای آن چپی که همه هویت سیاسی اش را «تقابل با رفرمیسم» شکل میدهد و اندازه رادیکالیسم اش با اندازه تیز کردن این تقابل تنظیم میشود و برای تقابل عملی درنگ نمی کند، حد و مرز کجاست؟ دیدیم که چگونه در بحبوحه نبرد دلیرانه کارگران شرکت واحد و درست وسط اعتصاب تحت سرکوب ارتجاع خونبار، عده ای در محکومیت آنان اطلاعیه دادند، چرا که ساده لوحانه تشکیلات کارگران یعنی سنگر مقاومت شان را رفرمیست می نامیدند.

این تقابل متعلق به سنت سوسیالیستی طبقه کارگر نیست. بیرون کشیدن توده های کارگر از زیر نفوذ خرافات رفرمیستی حاصل یک پروسه عملی اتحاد و تقویت همسرنوشتی و اعتماد سازی و رفاقت و آموزش و نقد در متن مبارزه مشترک است. این پروسه به همان درجه که عمیق و پربار است، به همان درجه هم حوصله و درایت فعالین سوسیالیست را میطلبد. درک این مطلب حیاتی است که مبارزه طبقاتی، مبارزه طبقه در برابر طبقه است و نه مبارزه گرایشات درونی جنبش در برابر هم. عبارت «در تقابل با رفرمیسم» فرمول این وارونگی است که نه به تقویت مبارزه طبقه در برابر طبقه، که به تضعیف صف کارگران در برابر بورژوازی می انجامد. ایرج آذرین به «تقابل با گرایش رفرمیستی» تاکید دارد و می خواهد که تشکل کارگری بر این تقابل بنا شود. او معتقد است الگوی اقتصادی که توسط جمهوری اسلامی از زمان رفسنجانی دنبال میشود الگوی تولید برای صادرات است. در این بخش تولید، شرکت های بزرگ خارجی سرمایه گذاری میکنند که برای سود آوری نیازمند ثبات نیروی کاراند. به این منظور این شرکت ها خواهان ایجاد اتحادیه های واقعی و مستقل در این بخش از تولید هستند تا با همکاری آنها درازای ارائه شرایط کار و مزد بهتر در مقایسه با دیگر بخش های اقتصاد بتوانند ثبات نیروی کار را تامین کنند. این اتحادیه ها که از شرایط بهتری برخوردارند به مبلغان همکاری با سرمایه داری تبدیل شده و یک «رفرمیسم جدید» را بوجود می آورند. آذرین «رفرمیسم جدید» را خطری در برابر جنبش کارگری می داند و خواهان ایجاد تشکل کارگری در تقابل با آن است: «سوال این است که گرایش سوسیالیستی چگونه و از چه طریق

می تواند در تقابل با گرایش رفرمیستی ابتکار عمل را در زمینه ایجاد تشکل های توده ای و مبارزه روزمره طبقه بدست بگیرد؟» (۸). ضرورت ایجاد این تشکلهای برپایه این تقابل هم اینست که: «همه فعالینی که، بدون توجه به این تحول مهم در آرایش سرمایه داری، همچنان در پی تشکل سازی علی العموم باشند خواهی خواهی به سود تقویت گرایش رفرمیستی عمل کرده اند و تمام تلاش شان از طرف سرمایه ملاحور شده است.» (۹).

اینجا به سه نکته بطور خلاصه اشاره میشود. اول اینکه «رفرمیسم جدید» بحث قدیمی تر آذرین و پیش از بحث ضرورت آزادیهای دمکراتیک و ستیز طبقاتی مطرح شد، و تحول از اولی به دومی معلوم نیست چگونه رخ داده است. دوم، لازم بود که آذرین نتایج عملی این الگوی اقتصادی جدید را با فاکت در ایران نشان میداد، یعنی نشان میداد که اتحادیه های مستقل در بخش تولید برای صادرات و «رفرمیسم جدید» کجاستند. طبعاً منظور او از این رفرمیسم، سالمندان و بازنشستگان اصناف قدیم ایران در هیئت موسسان سندیکاهای کارگری نیست! سوم، بر خلاف بحث آزادیهای دمکراتیک و ستیز طبقاتی، در مورد مقابله با خطر «رفرمیسم جدید»، آذرین نه راه ستیز طبقاتی یا سیاست رادیکال و انقلابی که کاملاً برعکس، سیاست همکاری طبقاتی آنهم در سطحی ساختاری و عمیق تر از آنچه خود در مورد «رفرمیسم جدید» میگوید در پیش میگیرد. او مهمترین وظیفه طبقه کارگر را در این دوره دخالت در شکل گیری اقتصاد ایران در سطح کلان میداند تا از این طریق خطر رفرمیسم جدید دفع شود: «طبقه کارگر میتواند بر شکل معینی که اقتصاد آتی ایران (یعنی اقتصاد سرمایه داری ایران و همچنین در جمهوری اسلامی) بخود خواهد گرفت تاثیر گذارد یا حتی برخی مشخصه های آنرا تغییر دهد» (۱۰). همچنین طبقه کارگر میتواند «وزن سیاسی خود را پشت سر این یا آن سیاست اقتصادی معین (یعنی این یا آن بخش بورژوازی) بیندازد» (۱۱).

اما تا آنجا که به هدف این نوشته (بررسی موانع ذهنی ایجاد تشکل توده ای کارگران در محیط کار) برمی گردد، و کاملاً مستقل از تحلیل و جهتگیری آذرین، سوال این است که چرا تشکل کارگری باید «در تقابل با گرایش رفرمیستی» ایجاد شود؟ چرا تشکل کارگری نباید در تقابل با منافع کارفرمایان و صاحبان سرمایه ایجاد شود؟ هر تحلیل و تفسیری که داشته باشیم این آشکارا تغییر جبهه اصلی نبرد است. با این تغییر هیچکس نمیتواند تشکل توده ای در محیط کار درست کند. این خیلی بی معنی است که کارگران یک محیط کار به جای متشکل شدن در تقابل با منافع کارفرمایان و سرمایه داران، در تقابل با رفرمیسم متشکل شوند. برای فعال سوسیالیستی که میخواهد با خطر رفرمیسم مبارزه کند، راه درست و موثر این است که توده کارگران را بر اساس منافع مشترکشان در تقابل با کارفرمایان و سرمایه داران متشکل کند. آنگاه بر بستر مبارزه مشترکشان برای بهبود وضع کار و زندگی کارگران و ضمن حفظ اتحاد و یکپارچگی صف آنان، بانقد و افشای سیاستهای راست و رفرمیستی، کارگران را بسمت سیاستهای رادیکال ترغیب کند.

اما آذرین پیگیری برای ایجاد تشکل کارگری «در تقابل با گرایش رفرمیستی» را به جایی می کشاند که می گوید فعالینی که «بدون توجه به این تحول مهم در آرایش اقتصادی (یعنی تحلیل او از تحول الگوی اقتصادی در ایران) در پی تشکیلات سازی علی العموم هستند (یعنی همان ایجاد تشکل بر اساس منافع مشترک کارگران در تقابل با منافع کارفرمایان و سرمایه داران) خواهی خواهی بسود تقویت گرایش رفرمیستی عمل کرده و تمام تلاش شان از طرف سرمایه ملاحور خواهد شد (پس تلاش آنها هیچ و پوچ است)».

اینجا بار دیگر با همان برخورد ایدئولوژیکی مواجهیم که تلاش دارد تشکل کارگری را بر پایه یک تحلیل معین و برای اهدافی از پیش تعیین شده بنا کند. از این بگذریم که خود تحلیل اساسا چقدر واقعی و را دیکال است.

وحدت کارگران و تشکل توده ای. یکی از بنیادی ترین مسائل مبارزه طبقه کارگر، مساله اتحاد طبقاتی است. این شعار پر اصالت جنبش کارگری ایران یعنی «کارگر متحد همه چیز، کارگر متفرق هیچ چیز»، به تمامی جایگاه و ضرورت وحدت کارگران را بیان می کند. همه قدرت طبقه کارگر در اتحاد و یکپارچگی و در ابراز وجود آن به مثابه یک تن واحد است. آرزوی کارفرمایان در طرف شدن با کارگر منفرد است و هراس آنان از مواجه با نیروی جمعی کارگران. اهمیت وحدت کارگران نه صرفا یک امر آرمانی یا ارزشی و یا اخلاقی، که یک ضرورت عمیق و غیر قابل اغماض مبارزاتی است. اتحاد کارگران سلاح آنان است. طبقه کارگر پراکنده در مقابل طبقه حاکم متحد، مانند لشکر شکست خورده و سپاه درهم ریخته ای است که دشمن هر طور که بخواهد با آن رفتار می کند. برای به فعل درآوردن زور و نیروی واقعی کارگران، وحدت طبقه حتی از افق سیاسی آن پیشی می گیرد. یک افق رادیکال با اتکا به بخش کوچکی از کارگران تاثیری در تناسب قوای بین دو طبقه ندارد؛ اما نیروی متحد میلیونی کارگران که صرفا برای مطالبه محدودی دست به اعتصاب می زنند قادر است تناسب قوا را وسیعا به نفع کارگران تغییر دهد. این نه به معنای کاهش اهمیت افق سیاسی، بلکه به معنی جلب توجه به ضرورت اتکا افق سیاسی به وحدت گسترده کارگران است تا بتواند به یک نیروی مادی زیر و رو کننده تبدیل شود. برای فعالین سوسیالیست به همان اندازه که افق رادیکال و سوسیالیستی مهم است، به همان اندازه باید وحدت طبقه در خود مهم باشد. معمولا به وحدت طبقه به عنوان موضوعی ثانوی و تابع افق سیاسی نگریسته میشود. در صورتیکه امر وحدت طبقه قائم بذات است و ایجاد و تقویت و تحکیم آن ساز و کار ویژه خود را دارد. برای اتحاد کارگران لازم است که آنرا تبلیغ و ترویج کرد و برایش نوشت و آموزش داد. باید بین بخش های مختلف کارگران ارتباط پایدار ایجاد کرد و رفاقت و صمیمیت و پشت هم داشتن را در آن دمید. باید از مبارزات یکدیگر بی هیچ اما و اگر و شفاف حمایت کرد و نگاه بخود به عنوان عضوی از یک طبقه را ارتقاع داد. لازم است تا از قطبی کردن نابجای تفاوت ها سیاسی و نظری پرهیز کرد و وحدت طلبی و تلاش برای اتحاد کارگران را به یک ارزش ارزنده کمونیستی و سنت برجسته سوسیالیسم در ایران تبدیل کرد.

در متن تحرک جنبش کارگری در سالهای اخیر، غیر از تجربه سندیکای کارگران شرکت واحد که وحدت طبقاتی شور انگیزی را به نمایش گذاشت، در دیگر بخش های فعال جنبش متأسفانه روح وحدت طلبی و اتحاد طبقاتی ضعیف بود. علت آن هم چیزی نبود جز نگاه نادرست فعالین سوسیالیست به اتحاد طبقاتی، نگاهی که امر وحدت را از موقعیت بردگی مشترک کارگران و همسرنوشتی آنان استنتاج نمی کند و به غلط آنرا به تعیین تکلیف تفاوت های سیاسی و نظری و گرایش منوط میکند.

این دیدگاه نادرست توسط ایرج آذرین هم دنبال میشود. او می گوید ایجاد تشکلهای کارگری مبرمترین مساله فعالین چپ است و این امر در گروهی همدمی عمیق و اعتماد وسیع بین آنان است اما «چنین همدمی و اعتمادی تنها بر مبنای هم-نظری پایه ای در مورد تمامی چشم انداز پیشروی طبقه کارگر میتواند استوار باشد.» (۱۲).

استوار کردن «همدلی و اعتماد» بین کارگران به «تنها بر مبنای هم نظری پایه ای» آنها در مورد «تمامی چشم انداز پیشروی طبقه کارگر» نشان از یک وارونگی دیگر دارد. اولاً، همدلی و اعتماد چسب درونی اتحاد کارگران و ستون فقرات مبارزه آنان است. مبارزه کارگری نافی مبارزه فردی و تماماً یک مبارزه جمعی و متحد می باشد. اتحاد و جمع بودن ذات این مبارزه و هیچ لحظه ای از آن بدون اتحاد کارگران قابل تصور نیست. از اینرو، همدلی و اعتماد و اتحاد از نیازهای دایمی و جاری و بلا انقطاع مبارزه کارگری است و تحت هیچ شرایط تعطیل پذیر نیست. ثانیاً، هم نظری در بین کارگران امری نسبی و متغییر و در حال شدن است. هر درجه از هم نظری همزمان، با تحولات دایم و پیچیده روندهای سیاسی و اقتصادی، تنوع نظرات جدیدی را به همراه می آورد. به این ترتیب هیچ ایستگاهی وجود ندارد که بتوان گفت «هم نظری پایه ای» در بین کارگران حاصل شده است. گرچه اتحاد و همنظری هر دو برای مبارزه کارگری مهم اند اما از دو جنس متفاوتند. اولی را باید فوراً داشت، اما دومی را نمیتوان فوراً داشت. بنابراین اگر همدلی و اعتماد و اتحاد که نیاز عاجل و شرط اصلی مبارزه کارگری است منتظر کسب «هم نظری پایه ای» نگه داشته شود به معنی تعطیل کردن مبارزه کارگران است.

هنگامی که مانیفست کمونیست می گوید «کارگران جهان متحد شوید» و نمیگوید «کارگران هم نظر در جهان متحد شوید»، برای پرهیز از این تناقض است. مارکس و انگلس دچار این تناقض نمی شوند چرا که آنان امر همدلی و اعتماد و اتحاد کارگران را نه از هم نظری آنان، بلکه از موقعیت بردگی مشترک و همسرنوشتی شان در مبارزه طبقاتی استنتاج می کنند. درک آنچه برای کارگران و فعالین آنان ضروری است، همین است که آنها صرفاً به این دلیل که همگی تحت استثمار سرمایه اند و از موقعیت مادی مشترکی برخوردارند باید متحد شوند. اگر مجاز باشیم در مواردی به هم نظری برای اتحاد کارگران اشاره کنیم، آنگاه تنها مورد آن این نظر است که کارگران متحد میشوند چون کارگراند.

آزین میتواند بگوید که مخاطب او برای ایجاد همدلی و اعتماد بر مبنای «هم نظری پایدار» نه توده های کارگر که فعالین سوسیالیست طبقه است. راست است او این فعالین را مخاطب دارد. اما سوال اینست که برای ایجاد اتحاد کارگران دیوار چین بین توده ها و فعالین آن کجاست؟ چرا این دودسته باید با دو دینامیسم متفاوت به اتحاد برسند؟ چرا توده های کارگر از طریق درک موقعیت مادی مشترک و هم طبقه ای بودنشان، اما فعالین سوسیالیست از طریق هم نظری؟ فعالین کارگری سوسیالیست هم کارگرند و هم سوسیالیست. آنها به عنوان کارگر موظفند برای اتحاد طبقاتی از موضع همسرنوشتی کارگران تلاش کنند و از همین موضع هم با یکدیگر متحد شوند. به عنوان سوسیالیست نیز همچنین از آنجا که «آنها هیچ منافعی، که از منافع کلیه پرولتاریا جدا باشد ندارند» (۱۳) و «آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند» (۱۴) موظفند که پرچم دار اتحاد کل طبقه کارگر با همه فعالین کارگری و سوسیالیست آن به عنوان طبقه استثمار شونده و همسرنوشت باشند. واضح است که در بین فعالین کارگری سوسیالیست تفاوت های سیاسی و نظری وجود دارد، اما هیچ درجه از این تفاوتها توجیه گر صف پراکنده آنان در مبارزات جاری و تلاش برای ایجاد تشکلهای توده ای کارگران در محیط کار نیست.

نکته قابل توجه اینست که این رویکرد آذین برای همدلی و اتحاد، نه برای حزب طبقه که بر اساس هم نظری پیشروان آن حول کلیت افق و استراتژی سوسیالیستی بنا میشود، بلکه در رابطه با ایجاد تشکل توده ای کارگران است که نه به این درجه از هم نظری نیاز دارد و نه اینکه این همنظری برای ایجاد تشکل توده ای حاصل شدنی است. این درک وارونه از اتحاد طبقاتی بر اساس هم نظری و نه بر اساس همسرنوشتی، یکی دیگر از اجزا تلاش برای ساختن تشکل ایدئولوژیک است. چرا که در پایان نه تشکل توده ای کارگران در محیط کار، که تشکل هایی از جمع های هم نظر در خارج از محیط کار را خواهیم داشت.

اما این همنظری چگونه حاصل میشود؟ آذین پاسخ می دهد «از طریق مدلل کردن نقطه نظرات مختلف در رابطه با تشکلهای توده ای» که «بناگزیب باید با طرح دیدگاههای وسیع تئوریک و سیاسی همراه باشد» (۱۵).

گفتیم که کسب هم نظری برای ایجاد همدلی و اعتماد بین فعالین کارگری سوسیالیست نه میتواند و نه باید به عنوان پیش شرط ایجاد تشکل توده ای طرح شود. اما لازم است که از نظر عملی هم توجه کنیم که کسب این «هم نظری پایه ای» با توجه به اینهمه تنوع و پراکندگی نظرات چقدر شدنی است. از لحاظ عملی یک مشکل وجود تنوع و پراکندگی نظرات در جنبش سوسیالیستی است، اما مهمتر از آن عدم انسجام و کم عمقی و همه جانبه نبودن و ضعف نظرات موجود است که اساسا امکان بوجود آمدن هم نظری بین دیگران را حول آنها غیر ممکن میکند. به عنوان مثال به سیر نظرات خود آذین در رابطه با تشکلهای توده ای، که از جمله فرموله ترین هاست، توجه کنیم که از چهار مرحله طی شده است:

مرحله اول، نزدیک به دو دهه در دو حزب سیاسی ایران، او به شورای کارگری به عنوان آلترناتیو تشکل یابی توده ای کارگران معتقد بود. این آلترناتیو سرسوزنی مایه عملی پیدا نکرد و تماما تبدیل شد به موضع ایدئولوژیک یک حزب برای ایجاد تمایز با دیگر جریانات. آذین بدون هیچگونه نقد و تحلیلی آنرا کنار گذاشت و آلترناتیو شورا غیب شد.

مرحله دوم، بحث کتاب «چشم انداز و تکالیف» است که وی طی تحلیلی از تحولات اقتصادی ایران به پیدایش یک «رفرمیسم جدید» پی برد و برای دفع خطر آن، خواستار ایجاد تشکلهای کارگری بر پایه همکاری طبقاتی شد. آذین بدون هیچگونه نقد و تحلیلی مسئله خطر رفرمیسم جدید و خط ایجاد تشکل توده ای بر پایه همکاری طبقاتی را کنار گذاشت.

مرحله سوم، طی تحلیلی از اوضاع سیاسی ایران از یکسو به اهمیت مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک از موضع مارکسیستی می رسد؛ و از سوی دیگر متوجه خطر جنبش اصلاحات بورژوایی که خواهان ایجاد تشکل کارگری مستقل و بر اساس همکاری طبقاتی است می شود. در این مقطع آذین خواهان ایجاد تشکل های کارگری بر اساس ستیز طبقاتی و مبارزه برای آزادیها دموکراتیک است.

مرحله چهارم، طی پروسه ای که معلوم نیست، آذین خط حکیمی را، که ربطی به مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک از موضع مارکسیستی نداشت، دو فاکتو مورد حمایت قرار می دهد و با آن همگرا میشود. اینکه کسی نظرات سیاسی خود را تغییر دهد کاملا طبیعی است؛ و نیز علت تغییرات آنرا هم توضیح ندهد ایرادی ندارد. قصد من اینجا به هیچ وجه برخ کشیدن این تغییرات و نمایاندن آنها به عنوان اشکال نیست. قصد من تاکید

براین است که اگر نظرات خود آزرین در رابطه با تشکل توده ای، که یکی از نظرات موجود و نیز مدعی «تبیین مارکسی» است، اینقدر نامنسجم و متغیراند، آنگاه چرا باید هم نظری حول آنها مبنای ایجاد همدلی و اعتماد بین فعالین سوسیالیست برای ایجاد تشکل توده ای قرار گیرد. در این صورت آیا بهتر نیست صاف و ساده از همه فعالین سوسیالیست طبقه بخواهیم با اتکا به موقعیت مشترکشان به عنوان کارگر و همسرنوشتی شان به عنوان اعضای یک طبقه، همدل و متحد شده و برای ایجاد تشکل های توده ای در محیطهای کار توسط توده های کارگر مستقل از همه تفاوتهایشان تلاش کنند.

حزب و تشکل توده ای

گفتم که ایجاد تشکل توده ای نباید به هیچیک از موارد طرح شده نظیر افق ضد سرمایه داری، ستیز طبقاتی، توافق بر سراسر اثری، مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک، تقابل با فرمیسم، و هم نظری در بین فعالین سوسیالیست، موکول و مشروط شود. اینها همه از اجزا مهم مبارزه طبقه کارگرند که فعال سوسیالیست میتواند و باید برای جا انداختن آنها در تشکل توده ای کارگران تلاش کند. اما این تلاش فعالین سوسیالیست در درون تشکل فی الحال تاسیس شده و بر متن فونکسیون آزادانه آن و با حفظ اتحاد کارگران و انسجام تشکیلات آنان پیش میرود. این تلاش هم به تقویت صف متحد و یکپارچه کارگران کمک میکند و هم با ارائه سیاستهای رادیکال و سوسیالیستی امر رهایی طبقه کارگر را تسهیل میکند. به این ترتیب اگر در سندیکای مفروضی، فعالین سوسیالیست موفق شدند که نظر توده ها را برای مبارزه علیه سرمایه داری و نفی آن جلب کنند، آن سندیکا افق سوسیالیستی را بر خواهد گزید. همه مساله اینست که ایجاد و تاسیس تشکل توده ای را نمیتوان به هیچیک از شروط بالا منوط کرد. در غیر اینصورت، پافشاری بر این پیش شرطها به معنای ممانعت از ایجاد تشکل توده ای کارگران در محیط کار خواهد بود. این پافشاری اما در شرایط ویژه ایران، که جنبش کارگری تحت سرکوب و کنترل دائمی قرار داشته و از هر گونه حق تشکلی محرم است و مافیای خانه کارگر و شوراهای اسلامی را بالای سردارد، عملاً یعنی دامن زدن به پراکندگی موجود و انحلال اندک تلاش های جاری فعالین کارگری سوسیالیست برای ایجاد تشکل های توده ای. تا اینجا بحث در باره ضرورت تشکل توده ای و موانع ذهنی ایجاد آن بود. حال لازم است کاملاً مستقل از این بحث، اکنون به یک نگرانی واقعی و مشروع در بین فعالین سوسیالیست نسبت به سرنوشت جنبش کارگری اشاره کرد. مساله اینست که از یکطرف برای ما فعالین در ایران خوشبختانه هدف اصلی امر رهایی قطعی طبقه کارگر از نظام بردگی سرمایه و جامعه طبقاتی است. این افق و چشم انداز و قطب نمای ما در مبارزه طبقاتی است. نقطه عزیمت ما برای اصلاحات و پافشاری بر اهمیت آن، نه از امکان و عدم امکان آن در سرمایه داری، و نه از میزان سود و زیان سرمایه، که تماماً بهبود و وضع طبقه کارگر است تا بتواند با آمادگی و توانمندی و استحکام بیشتری به سمت هدف نهایی حرکت کند. از طرف دیگر بورژوازی همه امکانات خود را بکار می گیرد تا مانع پیدایش تشکلهای توده ای کارگران شود، و هر گاه در برابر فشار فزاینده مبارزات کارگران ناچار به عقب نشینی شود و به ایجاد این تشکلهای تن بدهد، آنگاه همه ترفندهای خود را بکار می گیرد تا با ایجاد چفت و بست های قانونی و تقویت گرایش

رفرمیستی و تضعیف فعالین سوسیالیست، تشکلهای کارگری را به نهادهای ادغام شده در سیستم تبدیل کند تا به این وسیله امکان فرارفتن از آن را از این تشکلهای سلب شود.

نگرانی اینست که اگر سوسیالیستها بیش از حد و یکجانبه بر تشکلهای توده ای در محیط کار تاکید کنند، این امکان هست که این تشکلهای در نهایت در سیستم حاضر جذب شوند. به ترتیب هم طبقه کارگراز حرکت به فراسوی سیستم و به سمت رهایی محروم میشود، و هم گرایش سوسیالیستی به یک شکست تاریخی دچار میشود. این نگرانی درست و واقعی است. ما موظفیم عمیقاً به این نگرانی توجه کنیم و برای آن راه حل استراتژیک داشته باشیم. راه حلی که تاکنون عملاً توسط مجموعه فعالین سوسیالیست دنبال شده است عبارت است از اینکه اولاً بخشا از تلاش برای ایجاد تشکلهای توده ای در محیطهای کار امتناع میشود؛ ثانیاً تلاش میشود تا از همان ابتدا تشکلاتی با افق چپ و رادیکال ساخته شود (حتی بقیمت اینکه این تشکلهای توده های باشند و نه در محیط کار) تا از این طریق ایستادگی آن تشکلات بر متن جهت گیری چپ تضمین شود. همه تلاش این نوشته به یک معنا این بود که نشان دهد این رویکرد کارساز نیست. از این راه ما هم امر ایجاد تشکل های توده ای را به حال خود رها کرده و به مثابه میدانی باز برای تحرک و رشد گرایش رفرمیستی در اختیار آن می گذاریم؛ و هم انرژی و نیرویمان صرف ایجاد تشکلهای ایدئولوژیکی می انجامد که اگر چه رادیکال هستند اما تاثیری در تناسب قوای موجود بین کارگران از یکطرف و سرمایه دارن و دولت شان از طرف دیگر ندارند.

راه حل درست و کارساز برای حل این نگرانی مشروع باید بتواند هم قدرت عظیم طبقه کارگر را با ایجاد تشکلهای توده ای در محیطهای کار (که گوشه کوچکی از آن را در مصاف سندیکای شرکت واحد دیدیم) بسیج کند و به میدان آورد تا از اینطریق با تغییر تناسب قوا به نفع کارگران، بنیه اقتصادی و وزن سیاسی و شان اجتماعی آنان تقویت شود. هم در عین حال با آموزش افق سوسیالیستی و ارائه سیاستهای رادیکال و پمپ کردن آنها به درون جنبش آنها بسمت هدف نهایی ترغیب و هدایت کند. چرا که بدون وجود جنبش توده ای کارگران، هیچ راهی به سوسیالیسم نخواهد بود؛ و بدون یک افق روشن و بی ابهام سوسیالیستی، جنبش توده ای کارگران با پای خود به آن سمت نخواهد رفت. این راه حل باید بطور همزمان و در هم تنیده در سه سطح پیش برود.

سطح اول اینست که تشکلهای توده ای از همان ابتدا توسط فعالین سوسیالیست دنبال شوند و پا بگیرند. در اینصورت این فعالین از آغاز مهر سنت ها و روش ها و بینش های طبقاتی خود را بر تارپود این تشکلهای میگویند. این تشکلهای عمیقاً چپ و رادیکال خواهند شد حتی اگر کلمه ای علیه سرمایه داری و به نفع سوسیالیسم در تعاریف رسمی شان یافت نشود. تجربیات زیادی نشان می دهد که سندیکاها و اتحادیه هایی که صنفی اند اما توسط کارگران سوسیالیست و کمونیست بنا شدند پرچم دار سنت ها و سیاستهای رادیکال و اهرم تقویت آنها در جنبش های کارگری شدند. سطح دوم، حضور و مشارکت فعالین سوسیالیست در داخل تشکلهای توده ای است. این فعالین قادرند با بکار گرفتن سنت ها و روش ها و راه حلها ی موثر و کارساز، نفوذ و اعتبار معنوی خود را نزد توده های کارگر بالا ببرند. آنها میتوانند با بهره برداری از این نفوذ و اعتبار و با نشان دادن نادرستی نظرات و راهکارهای گرایشهای دیگر و نیز ارائه اثباتی راه حلهای خود، توده های کارگر و تشکلات را بسمت یک جهتگیری رادیکال و سوسیالیستی هدایت نمایند.

سطح سوم، مساله تحزب سوسیالیستی طبقه کارگر است. هیچ طبقه و جنبش اجتماعی نمیتواند بدون تحزب سیاسی از مبارزات و مطالبات محدود و دستاورده های کوتاه مدت فرا تر رفته و بسمت تغییرات بنیادی مطلوب اش پیش برود. یک حزب سیاسی همه آرمان و افق و مطالبات یک طبقه و استراتژی کسب آنرا طرح میکند. ضرورت تحزب برای طبقه کارگر بیشتر از طبقات دیگر است. طبقات غیر کارگر یا فی الحال در مرکز قدرت اند و یا در حاشیه و وابسته به آنند. قدرت سیاسی خود به تنهایی تضمین کننده همه منافع آنان است. اما برای طبقه کارگر که تحت استثمار اقتصادی و ستم قدرت سیاسی و هژمونی ایدولوژیک طبقه حاکم است، حزب تنها سلاح و تنها ضامن ابراز وجود کلیت آرمانها و آرزوها و منافع آنان در برابر طبقه استثمارگر و حاکم است. این حزب که باید بتواند حزب کارگران سوسیالیست باشد با برافراشتن آرمان نهایی برای رهایی از نظام بردگی مزدی قادر است تا با بهم دوختن تمام مبارزات ریز و درشت کل جنبش، طبقه را بسمت هدف بزرگ رهنمون کند.

در غیاب حزب طبقاتی، و با تداوم نگرانی موجود، فعالین سوسیالیست به اجبار به این سمت حرکت میکنند که همه انتظاراتشان از مبارزه برای هدف نهایی و سوسیالیسم که در بخش عمده اش بر عهده حزب است را بردوش تشکیل توده ای بگذارند. به این ترتیب همانطور که قبلا گفته شد هم به تشکیل توده ای نمی رسیم و هم از حرکت بسمت ساختن حزب محروم میشویم. اینکه آذرین همه انتظارات درست اش از اهمیت ستیز طبقاتی، استراتژی سیاسی، مبارزه برای آزیهای دمکراتیک، تقابل با فرمیسم، و همنظری فعالین سوسیالیست را تماما بر عهده تشکیل توده ای میگذارد و به پیش شرطهای ایجاد آن بدل میکند، نمایشگر جایگزینی نادرست حزب با تشکیل توده ای است.

جایگزینی که نه تنها به هیچوجه قادر نیست تشکیل توده ای را سوسیالیستی کند، بلکه جنبش کارگری را هم از تشکیل توده ای و هم از حزب طبقاتی اش محروم میکند. رفیق ایرج آذرین که حامل دو تجربه تلخ از حزب سازی در جنبش سوسیالیستی ایران است، احزابی که هیچگاه متاسفانه نتوانستند با جنبش کارگری ایران درآمیزند و عجین شوند، اکنون به نظر می آید که برای جبران آن تجربیات اساسا مساله تحزب را کنار نهاده و همه انتظاراتش از آنرا بر دوش تشکیل توده ای میگذارد.

در پایان و به عنوان جعبندی لازم به تاکید است که طبقه کارگر ایران به تشکیل توده ای کارگران در محیط کار و به حزب طبقاتی هر دو نیازمند است. تشکیل توده ای هم میتواند افق رادیکال و سوسیالیستی داشته باشد. اما پیشروی آن به این جهت مشروط به پروسه ای است که طی آن فعالین سوسیالیست بتوانند با کار صبورانه و آگاهگرانه نهال جهتگیری رادیکال و سوسیالیستی را در تشکیل توده ای پرورش دهند. تضمین جهتگیری جنبش طبقاتی به سمت رهایی قطعی و سوسیالیسم اما در گرو ایجاد حزب سوسیالیستی طبقه کارگر است. به این ترتیب با وجود حزب، هم قطب نمای لازم برای حرکت جنبش بسمت هدف نهایی بدست می آید؛ و هم تشکیل توده ای را راحت می گذاریم تا با دستی بازو برخوردار از انعطاف و قدرت مانوری که لازمه وجودی آنست بتواند نیروی میلیونی توده های کارگر را بسیج کند. اما هم اینها در گرو بررسی و نقد همه جانبه موانع ذهنی موجود است تا انرژی فعالین سوسیالیست طبقه در این دو جبهه به حرکت در آید.

امیر پیام

اکتبر-۲۰۰۶

- ۱- ایرج آذرین، «جنبش طبقه کارگر و جنبش بورژوازی هارمونی یا ستیز»، نشریه بارو شماره ۹، تیر ۱۳۸۱
- ۲- پاسخ به این سوال در مورد آذرین معلوم نیست، چرا که او در نظر قبلی اش (کتاب چشم انداز و تکالیف) برای مقابله با «رفرمیسم جدید» طرفدار همکاری طبقاتی است.
- ۳- مارکس و انگلس، «مانیفست کمونیست»، چاپ فارسی
- ۴- ایرج آذرین منبع پیشین
- ۵- ایرج آذرین، «تشکلهای کارگری، آزادیهای دمکراتیک، جامعه مدنی»، نشریه بارو شماره ۴ و ۵، بهمن و اسفند ۱۳۸۰
- ۶- ایرج آذرین، منبع پیشین
- ۷- ایرج آذرین، منبع پیشین
- ۸- ایرج آذرین، «چشم انداز و تکالیف»، بهمن ۱۳۷۹، انتشارات رودبار
- ۹- ایرج آذرین، منبع پیشین
- ۱۰- ایرج آذرین، منبع پیشین
- ۱۱- ایرج آذرین، منبع پیشین
- ۱۲- ایرج آذرین، «بیراهه سوسیالیسم»، بارو ۲۲، اردیبهشت ۱۳۸۵
- ۱۳- مارکس و انگلس، «مانیفست کمونیست»، چاپ فارسی
- ۱۴- ایرج آذرین، منبع پیشین
- ۱۵- ایرج آذرین، منبع پیشین